



Opposition as a Basic Component in the Grammar of Proverbs Based on Persian and Chinese Proverbs

Ahmad Rezaei ¹

1. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Qom, Qom, Iran. E-Mail: a-rezaei@qom.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received 3 June 2023 Received in revised form 4 July 2023 Accepted 19 July 2023 Published online 23 October 2023</p> <p>Keywords: Opposition, Grammar, Persian and Chinese Proverbs, Persian language, Chinese language.</p>	<p>Proverbs is among the terms that researchers disagree on both defining and determining its examples, to the extent that some believe that it can never be defined. Due to these ambiguities, some have mixed it with other realms such as irony and allegorical metaphor. It seems that the researches in this field have not sought a systematic and well-founded framework for all kinds of parables. Researchers in linguistics and literature in the 20th century tried to extract general rules for both and present them under the title of "Grammar" considering the similarities of types and literary works, analyzing their structure, and defining different types in the form of a few simple forms. One of these forms is proverb the "grammar" of which can be obtained by analyzing its structure and extracting its components, and by putting them together. It seems that one of these basic components, which can be seen in different forms in proverbs, is opposition. In this research, while categorizing and criticizing the definitions of proverb, examining the types of oppositions in philosophy and semantics, about a thousand Persian and Chinese proverbs have been classified with a descriptive-analytical method. The result of the research shows that in every proverb we are dealing with some kind of opposition, but the frequency of opposition is different, so that types of connotational opposition and complementary opposition are the most frequent, and lexical opposition is placed in the next category, although we have proverbs that have several types of opposites. Also, in the current research, there was no example of the symmetrical opposition or gradable opposition.</p>
<p>Cite this article: Rezaei, A. (2023). Opposition as a Basic Component in the Grammar of Proverbs Based on Persian and Chinese Proverbs. <i>Rhetoric and Gramer Studies</i>, 13 (23). 21-43. DOI: https://doi.org/10.22091/JLS.2023.9521.1508</p>	
<p>© The Author(s) DOI: https://doi.org/10.22091/JLS.2023.9521.1508</p>	<p>Publisher: University of Qom</p>

تقابل به عنوان مولفه‌ی اساسی در دستور زبان ضرب‌المثل

(با تأکید بر ضرب‌المثل‌های فارسی و چینی)

احمد رضایی^۱

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم، قم، ایران. رایانامه: a-rezaei@qom.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۳</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۴/۱۳</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۲۸</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۸/۰۱</p> <p>کلیدواژه‌ها: تقابل، دستور زبان، مثل فارسی و چینی، زبان فارسی، زبان چینی.</p>	<p>مثل از جمله اصطلاحاتی است که محققان هم در تعریف و هم در تعیین مصادیق آن اختلاف نظر دارند تا بدان جا که برخی معتقدند هیچ‌گاه نمی‌توان حدودی برای آن تعیین کرد؛ به دلیل همین ابهامات، عده‌ای آن را با قلمروهای دیگر از جمله کنایه و استعاره تمثیلیه درآمیخته‌اند. به نظر می‌رسد پژوهش‌های این حوزه کمتر به دنبال چارچوبی نظام‌مند و مستدل برای انواع مثل بوده‌اند. پژوهشگران حوزه‌ی زبان‌شناسی و ادبیات در قرن بیستم کوشیدند با توجه به مشابهت‌های انواع و آثار ادبی، تحلیل ساختار آنها و تعریف انواع مختلف در قالب چند فرم بسیط، قواعد عام آنها را استخراج و با عنوان «دستور زبان» آن فرم ارائه کنند. یکی از این فرم‌ها، مثل است که می‌توان با تحلیل ساختار و استخراج مؤلفه‌های آن، به قواعد عام این گونه دست یافت و با در کنار هم نهادن آنها «دستور زبان ضرب‌المثل» را تدوین کرد. به نظر می‌رسد یکی از این مؤلفه‌های اساسی که به شکل‌های مختلف در انواع ضرب‌المثل دیده می‌شود، «تقابل» است. در این پژوهش ضمن دسته‌بندی و نقد تعاریف مثل، بررسی انواع تقابل در فلسفه و معناشناسی، حدود هزار مثل فارسی و چینی را با روش توصیفی-تحلیلی، بر اساس گونه‌های تقابل، به عنوان عنصری اصلی در این دستور زبان، طبقه‌بندی کرده‌ایم. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که در هر مثل با گونه‌ای تقابل سر و کار داریم، لکن فراوانی تقابل‌ها متفاوت است؛ بدین صورت که انواع تقابل ضمنی و تقابل مکمل بیشترین فراوانی را دارند و تقابل واژگانی در رده بعدی قرار می‌گیرد؛ هرچند مثل‌هایی داریم که دارای چندین گونه تقابل هستند. همچنین در پژوهش حاضر نمونه‌ای از تقابل دو سویه یا مدرج دیده نشد.</p>

استناد: رضایی، احمد. (۱۴۰۲). «تقابل به عنوان مولفه‌ی اساسی در دستور زبان ضرب‌المثل». پژوهش‌های دستوری و بلاغی. دوره ۱۳. شماره ۲۳. صص:

<https://doi.org/10.22091/JLS.2023.9521.1508> ۲۱-۴۳



© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه قم

(۱) مقدمه

اگر زبان‌شناسی سنتی، دستور زبان را مجموعه قواعد حاکم بر زبان خاصی می‌دانست، زبان‌شناسی جدید معتقد است زبان‌های مختلف علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری دارای ژرف ساخت مشترکی هستند. به همین خاطر چامسکی به دستور زبان زایشی جهانی معتقد است؛ چنین اندیشه‌ای در سایر قلمروها نیز دیده می‌شود و دیگر متفکران نیز از دستور زبان رؤیا، دستور زبان اسطوره و... سخن به میان آورده‌اند. همین تفکر در میان فرمالیست‌ها و ساختارگرایان بسط یافت؛ به عبارتی «اندیشه ساختگرا به دنبال کشف ساخت‌های دایمی است؛ یعنی ساخت‌هایی که تک‌تک انسان‌ها در آن‌ها عمل می‌کنند، درک‌ها در آنها پدید می‌آیند و هر چیزی ماهیت نهایی‌اش را در آنها به دست می‌آورد» (هاوکس، ۱۳۹۸: ۲۳)؛ بر اساس چنین دریافتی بود که آنان تدوین دستور زبان بویژه در حوزه آثار ادبی را مطرح کردند، چنانکه آندره یولیس در مراحل بسیار آغازین چنین اندیشه‌ای، با تألیف کتاب «فرم‌های ساده» معتقد بود که تمام ادبیات را می‌توان به چند فرم ساده برگرداند (اخوت، ۱۳۷۱: ۳۵-۳۴)؛ «از نظر یولیس یک فرم بسیط نوعی اصل ساختار دهنده است که همزمان با شکل گرفتن تفکر انسان در زبان عمل می‌کند. به نظر او چنین فرم‌هایی نسبتاً محدودند، این فرم‌ها به اندازه زبان انسان جهانی‌اند و با فرایند انسانی سازمان دادن به جهان از طریق زبان، ارتباطی بسیار نزدیکی دارند. فرم‌های بسیط به همان جهانی تعلق دارند که جایگاه پدیده‌های زبانی انگاره‌ای چون اسم و فعل است و درست همان‌طور که انسان یاد می‌گیرد با استفاده از اسم‌ها و فعل‌هایی که یک زبان در اختیارش می‌گذارد به آن زبان سخن بگوید، این را هم یاد می‌گیرد که فرم‌های بسیط را متحقق کند» (اسکولز، ۱۳۷۹: ۶۹). کتاب «فرم‌های ساده» بر نظریه زبان جهانی، به خصوص در آرای فرمالیست‌ها و ساختارگرایان، تأثیر بسزایی داشت. در طی این روند تدوین دستور زبان آثار ادبی به خصوص با تألیف «دستور زبان دکامرون» اثر تزوتان تودوروف وارد مرحله دیگری شد که می‌توان از آن با عنوان مرحله تثبیت یاد کرد. منظور از دستور زبان در قلمرو آثار ادبی، این است که بر بسیاری از انواع ادبی نیز «مانند زبان طبیعی قوانین محدودی حاکم است که می‌توان درباره این قوانین بحث کرد و آنها را تحت سازمان خاصی درآورد» (اخوت، ۱۳۷۱: ۳۵). یولیس از نه فرم بسیط شامل: افسانه، ساگا، اسطوره، معما، ضرب‌المثل، مثال، خاطرات، حکایت و لطیفه یاد می‌کند (اسکولز، ۱۳۷۹: ۷۶-۷۱). علی‌رغم اینکه یولیس به دستور زبان یا قواعد حاکم بر دیگر انواع اشاره کرد، محققان بیشتر به دستور زبان در داستان یا شکل‌های داستان‌وار توجه کردند و سایر صورت‌های زبانی تا حدودی، در حاشیه قرار گرفتند. یکی از فرم‌های مورد نظر یولیس، ضرب‌المثل است که در پژوهش‌های متأخر از زوایای مختلفی بررسی شده، لکن به دستور زبان حاکم بر آن عنایتی نگردیده است؛ به عبارتی، یکی از فرم‌هایی که دارای دستور زبان جهانی است ضرب‌المثل است. می‌توان با تحلیل مؤلفه‌های ضرب‌المثل‌ها قواعد عام حاکم بر آنها را استخراج کرد و با در کنار هم نهادن این مؤلفه‌ها، دستور زبان کلی ضرب‌المثل را عرضه کرد؛ به عبارتی با تحلیل شمار فراوانی از ضرب‌المثل‌ها می‌توان مؤلفه‌های اصلی را در کنار هم نهاد و چنین دستور زبانی را به دست آورد.

به نظر می‌رسد یکی از مؤلفه‌های بنیادین ضرب‌المثل‌ها که جایگاه ویژه‌ای در دستور زبان این فرم دارد «تقابل» است. می‌توان گفت تقابل یکی از سازه‌های اصلی اغلب ضرب‌المثل‌هاست، به گونه‌ای که می‌توان آن را معیار تشخیص ضرب‌المثل از سایر فرم‌هایی دانست که با آن در آمیخته‌اند. از این رو تحلیل ساختار ضرب‌المثل‌ها، انواع مختلف

تقابل‌هایی را که در آنها جای گرفته نشان می‌دهد. بر این اساس، در پژوهش حاضر ضمن طبقه‌بندی و تحلیل تعاریف ضرب‌المثل، مقایسه آن با کنایه و استعاره تمثیلیه، تبیین اجمالی انواع تقابل از منظر فلسفی، ساختارگرایی و معناشناسی، مثل‌های فارسی و چینی را بر اساس مؤلفه تقابل در ساختار آنها، طبقه‌بندی و تحلیل خواهیم کرد.

۲) پیشینه تحقیق

محققان از دیرباز به مثل و موضوعات مرتبط با آن پرداخته‌اند و آثار گوناگونی اعم از کتاب و مقاله به رشته تحریر در آورده‌اند. انبوه آثار این حوزه به حدی بوده که ذوالفقاری (۱۳۸۵) مقاله‌ای را با عنوان «کتابشناسی ضرب‌المثل‌های فارسی» به این موضوع اختصاص داده است. وی علاوه بر این مقاله، آثار متعددی در قالب کتاب و مقاله با موضوع ضرب‌المثل نوشته است که از جمله مقالات ایشان می‌توان به «شیوه‌نامه تدوین ضرب‌المثل فارسی» (۱۳۸۵)، «بررسی ساختار ارسال مثل» (۱۳۸۶) و «تفاوت کنایه با ضرب‌المثل» (۱۳۸۷) اشاره کرد. برخی دیگر از تحقیقات این حوزه عبارتند از: «در تمثیل و ارسال مثل» از احمد ابومحجوب (۱۳۷۲)، «مثل‌ها از نگاهی نو» از احمد پارسا (۱۳۸۴) و «حیوانات در ضرب‌المثل‌های چینی و فارسی» از وانگ زن رونگ (۱۳۹۳).

تحقیقاتی از این دست در جایگاه خود حائز اهمیت‌اند، لکن به قلمرو مطالعاتی مقاله حاضر وارد نشده‌اند. در میان پژوهش‌های مذکور به نظر می‌رسد مقاله «بررسی ساختار ارسال مثل» به موضوع تحقیق ما نزدیک باشد اما تأمل در این مقاله نشان می‌دهد علی‌رغم دقت نظر مؤلف محترم در کرانه‌های مختلف مثل، دریافت‌شان از ساختار با آنچه در این مقوله از منظر ساختارگرایی مورد نظر است، کاملاً تفاوت دارد. ضمن اینکه مقاله ما بحث بر سر یکی از مؤلفه‌هایی است که در کانون دستور زبان ضرب‌المثل واقع شده است؛ لذا پژوهش حاضر از چنین چشم‌اندازی مسبوق به سابقه نیست. علاوه بر اینکه قلمرو تحقیقاتی در ضرب‌المثل‌های چینی و فارسی است.

یادآور می‌شود ضرب‌المثل‌های فارسی پژوهش حاضر از مجموعه امثال حکم دهخدا استخراج شده و اساس ضرب‌المثل‌های چینی مبتنی بر فرهنگ ضرب‌المثل‌های فارسی و چینی اثر یانگ شنگ زنگ (۲۰۰۳) بوده است. با وجود این، به دیگر آثار زبان چینی نیز مراجعه شده است؛ از این رو، علاوه بر فرهنگ مذکور، مشخصات پنج اثر دیگر نیز در کتاب نامه آمده است؛ اما از آن جا که برای اثبات نظریه مذکور ناگزیر بودیم ساختار دستوری و زبانی ضرب‌المثل‌ها را در نظر بگیریم، همه ضرب‌المثل‌های چینی، بدون توجه به معادل آنها در دیگر زبان‌ها از جمله زبان فارسی، مجدداً به صورت کامل به جملات دستورمند، ترجمه شده‌اند.

۳) تعریف مثل و طبقه‌بندی تعاریف

مثل از جمله اصطلاحاتی است که از آغازین کتاب‌های بلاغی یا آثاری مانند: جمهره‌الأمثال ابوهلال عسکری، مجمع‌الأمثال میدانی، المستقصى فی امثال العرب و بسیاری آثار دیگر از این دست که اختصاصاً در باب مثل هستند با تعریف آن مواجه‌ایم؛ هرچند به صورت گذارا و کوتاه. در این تعاریف محققان با اشاره به معنای لغوی مثل از جمله برهان، پند، علامت، قصه و سرگذشت (پورنامداریان، ۱۳۷۶: ۱۱۱) در پی تعریف اصطلاحی آن برآمده‌اند و با گذشت زمان به جای مثل به

کاربرد آن در قالب ارسال‌المثل پرداخته‌اند. علی‌رغم تعدد تعاریف مثل مشابهت‌های فراوانی در آنها دیده می‌شود که می‌توان آنها را بر اساس مؤلفه کانونی به چند دسته تقسیم کرد:

۳-۱) تعاریف مبتنی بر ساختار مثل

می‌توان گفت تبیین مؤلفه‌های ساختاری فرم‌های گوناگون می‌تواند در تبیین فرم مذکور و تمایز آن با دیگر فرم‌ها مؤثر باشد؛ علی‌رغم کوشش محققان برای ارائه تعریف از اصطلاحات مورد نظرشان در مطاوی آثار مع‌الوصف، در تعریف بسیار از اصطلاحات زبانی و ادبی تعاریفی دیده نمی‌شود که هسته اصلی آنها توجه به ساختار اصطلاح مورد نظر باشد. مثلاً در میان تعاریف مثل تعریفی دیده نمی‌شود که فقط مبتنی بر ساختار باشد؛ یعنی اگر به ساختار مثل اشارتی رفته باشد بلافاصله به محتوا یا کاربرد نیز پرداخته‌اند. به سخن دیگر، این تعاریف با اشاره به برخی مؤلفه‌های ساختاری مانند «جمله‌ای مختصر»، «وجود تشبیه»، «الفاظ روشن» و... بلافاصله به محتوا پرداخته‌اند؛ چنانکه ایبیرمز در تعریف خویش از مثل (ضرب‌المثل) آن را «جملاتی کوتاه درباره حقایق مورد وثوق عام، که پیوسته در زندگی روزمره ما در جریانند» می‌داند (ایبیرمز، ۱۳۸۴: ۱۲). «جملاتی کوتاه» تنها عنصری است که می‌توان آن را به عنوان اشاره به ساختار مثل در نظر گرفت. دیگر توضیحاتی که پس از آن آمده، ناظر بر محتوا و کارکرد مثل است. سایر تعاریف در کنار توضیح دیگر مختصات مثل گاهی به یک ویژگی شکلی نیز اشاره کرده‌اند.

۳-۲) تعاریف مبتنی بر محتوای مثل

می‌توان گفت نخستین ویژگی و مهمترین مختصه‌ای که در بسیاری از تعاریف مثل مورد توجه بوده است، جنبه معنایی و محتوایی آن است؛ چنانکه رادویانی نیز در تعریف این اصطلاح بر این جنبه محتوایی تأکید کرده است: «یکی از جمله بلاغت آنست کی شاعر اندر بیت حکمتی گوید، آن براه مثل بوذ» (الرادویانی، ۱۳۶۲: ۸۳). سایر محققان نیز در ادوار بعد تا روزگار ما به این ویژگی عطف توجه داشته‌اند، چنانکه فروغی ویزگی مثل را «نزدیکی به دل» دانسته (فروغی، ۱۳۹۹: ۱۷۲) و همایی آن را «عبارت نغز پر معنی» که «شهرت یافته» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۹۵) به‌شمار آورده است. عباراتی از این دست ناظر بر محتوای ضرب‌المثل است. به نظر می‌رسد توجه به محتوا باعث شده برخی مثل را معادل «حکمت» بدانند و جالب اینکه در عنوان برخی از این آثار، مثل و حکمت یا امثال و حکم در کنار هم آمده‌اند که خود دلیلی گویا بر توجه مؤلف به محتوای مثل است.

۳-۳) تعاریف مبتنی بر ساختار و محتوای مثل

گروه دیگر از تعاریف مثل، شامل اشارتی به ساختار و محتواست؛ چنانکه از نظر بهمنیار، «مثل جمله‌ای است مختصر[،] مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطه روانی الفاظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر جزئی در محاورات خود به کار برند» (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۱۹). اشاره به اختصار، الفاظ روشن و ترکیب معانی به فرم برمی‌گردد و مضمون حکیمانه به محتوا. وحیدیان کامیار نیز ضمن اشاره به فشردگی مثل، به معنای بسیار مثل و دربردارندگی تجارب اشاره می‌کند (وحیدیان کامیار، ۱۳۸۸: ۱۳۶) که می‌توان آن را در شمول مشخصات شکلی به‌شمار آورد. گویا تعاریفی که به محتوای حکیمانه یا اندرزی مثل توجه داشته‌اند، مثل و کلمات قصار را یکی

می‌دانسته‌اند؛ از قضا زلهایم نیز در تقسیم‌بندی «مثل» از «حکمت» به عنوان یکی از گونه‌های مثل یاد می‌کند (زلهایم ۱۳۸۲: ۲۲). به سخن دیگر، مختصه‌ای که بسیاری از محققان به عنوان یکی از مؤلفه‌های تعریف «مثل» بدان اشاره کرده‌اند، خود یکی از گونه‌ها یا دست کم یکی از تعابیری است که به جای مثل به کار می‌رفته است؛ جالب اینکه در بسیاری از تعاریف و دریافت‌ها مثل و حکمت بسان ترکیبی عطفی، یک معنا را اعاده می‌کرده‌اند، چنانکه نام برخی از کتاب‌های مثل با عنوان «امثال و حکم» می‌آمده است.

۳-۴) تعاریف مبتنی بر ساختار، محتوا و کاربرد مثل

می‌توان گفت بسیاری از تعاریف ضرب‌المثل در این دسته قرار می‌گیرند یعنی به سه مؤلفه ساختار، محتوا و کاربرد توجه کرده‌اند. به عنوان نمونه محمد بن عبدالخالق میهنی در (قرن ششم) در آیین دبیری به دبیران سفارش می‌کند که در نوشته‌ها از مثل استفاده کنند؛ میهنی مثل را حاوی سه ویژگی می‌داند: کوتاهی، پسندیدگی و کاربرد آن در طی روزگاران: «و مثل سخنی پسندیده و کوتاه بود که به روزگار از واقعه‌ای گفته باشند و امروز همان عبارت بر امثال آن می‌رانند» (میهنی، ۱۳۸۵: ۲۶). از سه ویژگی مذکور کوتاهی به ساختار مثل برمی‌گردد، پسندیدگی به محتوا و کاربرد آن در طی روزگاران، به کارکرد این اصطلاح مربوط می‌شود. ویژگی‌های مذکور در تعاریف دیگران نیز آمده است، چنانکه کادن نیز مثل را گفته پرمغزی می‌داند که از نظر شکل و محتوا به کلمات قصار می‌ماند و میان ملل و مردم بسیار رواج دارد (Coddon, 1984: 537). یکی از تعاریف مشهور ضرب‌المثل در روزگار ما از آن ولفگانگ مایدر است؛ از نظر وی ضرب‌المثل جمله کوتاه مشهوری است که حاوی حکمت، حقیقت، اخلاق و دیدگاه‌های سنتی به شکلی استعاری است که در حافظه ثبت می‌شود و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردد (Mieder, 2004: 3). ذوالفقاری با توجه به تعاریف مثل کوشیده است اغلب این ویژگی‌ها را در تعریف واحدی بگنجانند و تعریفی ارائه دهد که ویژگی‌های ساختاری، محتوایی و کاربردی آن را دربرداشته‌باشد: «مثل جمله‌ای کوتاه، رسا، رایج، اغلب آهنگین، استعاری و اندرزی و اخلاقی است که حاصل تجربیات مردم است و بین آنان مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر اندک به کار می‌برند» (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳۷). ملاحظه می‌شود بیشتر مؤلفه‌های این تعریف در تعاریف مختلف بویژه تعریف مایدر دیده می‌شود؛ مع الوصف در این تعاریف نیز علی‌رغم توجه به بسیاری از عناصر ضرب‌المثل، مختصاتی مانند استعاری بودن را دربردارد که به دلیل روشن بودن چگونگی کاربرد آن پذیرفتنی نمی‌نماید؛ چرا که «استعاری بودن» با مختصات اولیه تعریف ضرب‌المثل یعنی رسایی، در تضاد است. لذا می‌توان گفت مهمترین مؤلفه ضرب‌المثل انتقال بدون ابهام پیام از فرستنده به گیرنده است و به خاطر همین مختصه است که می‌توان ضرب‌المثل‌ها را به دیگر زبان‌ها ترجمه کرد (Rezaei, 2012: 1104). از سویی دیگر، برخی ویژگی‌های این تعریف کاربردی است مانند اندرزی و اخلاقی بودن؛ کاربرد، چنان که از نامش پیداست به موقعیتی وابسته است که کلام در آن به کار می‌رود یا بر اساس آن موقعیت تفسیر یا معنادار می‌شود، لذا نمی‌تواند جزو مؤلفه‌های اصلی چنین تعریفی قرار گیرد، ضمن اینکه «اخلاقی و اندرزی» مفاهیمی چند وجهی است؛ یعنی تفاسیر متعددی دارد. از این رو به نظر می‌رسد که تبیین مؤلفه‌های اصلی ساختار این نوع ما را از چنین ابهاماتی برکنار می‌دارد.

۴) مثل و کنایه

یکی از اصطلاحاتی که رابطه نزدیکی با مثل دارد و بسیار با آن در آمیخته می‌شود کنایه است؛ به عبارتی بسیاری از آنچه مثل به‌شمار می‌آید، فی الواقع کنایه است (شمیسا، ۱۳۷۱: ۲۴۵). نزدیکی این دو به یکدیگر تا بدان‌جاست که برخی تعیین حدود این دو را غیرممکن دانسته‌اند: «کنایه از طبیعی‌ترین راه‌های بیان است که در گفتار عامه مردم و امثال و حکم رایج در زبان ایشان فراوان می‌توان یافت و تقسیم‌بندی‌های علمای بلاغت هیچ‌گاه نمی‌تواند جدولی برای حدود آن تعیین کند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۴۸). لذا بسیاری از مواردی که در فرهنگ‌های امثال و کنایات با نام مثل آمده، مجموعه‌های تفکیک نشده از جملات تشبیهی و کنایی و استعاری است (پروین گنابادی، ۱۳۵۶: ۱۷۴). همین پیوند و نزدیکی این دو یا به عبارتی در آمیختن این دو، ذهن پژوهشگران را به خود معطوف داشته و کوشیده‌اند با مقایسه این دو اصطلاح و تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها راه تشخیص مثل و کنایه را هموار کنند که در ذیل به بررسی و نقد برخی از این دیدگاه‌ها می‌پردازیم:

۱. کنایه می‌تواند مدخلی از لغت‌نامه باشد؛ اما مثل نه، چنانکه در هیچ لغت‌نامه‌ای مثل به‌طور مستقل مدخل قرار نگرفته است (انوری، ۱۳۸۴: ۱۲). این مورد را نمی‌توان به عنوان تفاوت کنایه و مثل در نظر گرفت. نبود مدخل مثل در فرهنگ‌ها به معنای ناممکن بودن آن نیست! بلکه می‌تواند به دلیل گستردگی این حوزه باشد؛ چه بسیار فرهنگ امثال در زبان‌های مختلف دیده می‌شود. به عبارتی نه تنها مثل می‌تواند به عنوان مدخلی قرار گیرد، بلکه در قالب فرهنگ‌های اختصاصی درآمده است.

۲. کنایه اغلب شکل مصدری دارد که قابل جمله شدن است اما مثل‌ها جمله‌هایی هستند که می‌توان آنها را به مصدر تبدیل کرد (پارسا، ۱۳۸۴: ۱۱). این مختصه نیز نمی‌تواند به عنوان فرق فارق مثل و کنایه محسوب شود؛ چراکه بسیاری از تمهیدات دیگر کلامی نیز می‌تواند چنین ویژگی‌ای را داشته باشد. آیا استعاره مرکب این‌گونه نیست؟ حتی خود ساختار مثل نیز قابلیت تبدیل به مصدر را دارد؛ تغییراتی از این دست در حیطة استعاره دستوری است که به اقتضای شرایط کلام تغییر می‌کند.

۳. کنایات جنبه اندرزی ندارند، اما امثال اغلب دارای پند و نصیحت هستند. کنایات جنبه تشبیهی و استعاری ندارند، اما امثال جنبه تشبیهی و استعاری دارند. مثل‌ها مورد و مضرب دارند، اما کنایات ندارند (همان: ۱۲۴-۱۲۲). درباره جنبه پند و اندرز امثال، پیش‌تر گفتیم که این ویژگی به موقعیت و کاربرد برمی‌گردد، چه بسا کنایاتی که به واسطه کاربرد، پندآموز باشند یا معنای ثانوی آنها چنین باشد. اشاره شد که پندآموز بودن به دلیل یکی پنداشتن آنها با حکمت‌هاست.

ذوالفقاری در مقاله «تفاوت کنایه با ضرب‌المثل» به تفصیل به تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های مثل و کنایه پرداخته است. بر این اساس شباهت‌های مثل و کنایه (اختصاراً) عبارت است از: هر دو کوتاه‌اند، هر دو، دو روی دارند لکن روی کنایه در مجاز است و روی مثل در استعاره، هر دو رایج و پرکاربردند، در محور جانشینی کلیدواژه‌های مثل‌ها و کنایات اغلب تغییر می‌کند (ذوالفقاری، ۱۳۸۷: ۱۲۱-۱۲۰). در این فقرات نیز ویژگی‌هایی آمده که برخی از آنها چندان پذیرفتنی نیست؛ نخست اینکه همه کنایات پر کاربرد نیستند، بلکه فقط برخی از کنایه‌های ایماء پر کاربردند؛ دیگر اینکه استعاره خود گونه‌ای مجاز است پس نمی‌توان گفت کنایه روی در مجاز دارد و مثل روی در استعاره؛ ضمن اینکه، چنانکه در

بحث تقابل ضمنی اشاره خواهد شد، مثل‌های فراوانی مبتنی بر مجاز هستند، این مختصه در مثل‌های چینی بسامد بالایی دارد. به نظر می‌رسد مثل فقط با تعداد اندکی از استعارات عامیه پیوند داشته باشد، به عبارتی مثل به تشبیه نزدیک‌تر است.

به نظر نگارنده چند تفاوت اساسی میان مثل و کنایه دیده می‌شود که کمتر بدان توجه شده است:

- نخست اینکه اساس مثل چنانکه اشاره شد، بر انتقال بدون ابهام پیام یا همان رسایی است؛ در حالی که اساس کنایه چنانکه ابن‌اثیر بدان اشارت کرده بر پوشیدگی است (ابن‌اثیر، ۱۴۲۰: ۱۸۳) تا بدان‌جا که در طبقه‌بندی کنایه با انواع مختلفی مانند کنایه رمز و تلویح مواجهیم که معنای ثانوی آنها بسیار دیرپاب است.
- تفاوت دیگر، وابستگی کنایه به زمینه متن (بخصوص زمینه فرهنگی) است. همین مختصه مانع ترجمه پذیری بسیاری از کنایات می‌شود. حال آنکه این مختصه در مثل بسیار است و به همین دلیل می‌توان مثل را به زبان‌های دیگر ترجمه کرد؛ گویا «سائر» بودن مثل از همین ویژگی ناشی شده است.
- سوم اینکه به نظر می‌رسد نمودهای مختلفی از «تقابل» در مثل دیده می‌شود (که در این مقاله به شکل کامل به آن خواهیم پرداخت) در حالی که کنایه فاقد چنین ویژگی‌ای است.

۵) مثل و استعاره مرکب

آمیختگی کنایه و مثل از سویی و مشخص نشدن مرز میان کنایه و استعاره تمثیلیه در بلاغت گذشته از سوی دیگر باعث شده برخی محققان استعاره تمثیلیه و مثل را درهم بیامیزند و مثل را گونه‌ای استعاره تمثیلیه بدانند؛ چنانکه همایی مثل را همان استعاره تمثیلیه می‌داند، به شرطی که به حد شیوع رسیده باشد (همایی، ۱۳۷۴: ۱۹۱). آثار دیگر نیز مبسوط‌تر به این موضوع پرداخته‌اند؛ چنانکه در شرح مختصر المعانی آمده: «جمله‌ای که به عنوان مجاز مرکب بالاستعاره می‌آید هرگاه کثرت استعمال نداشته باشد به همین نام و هرگاه که کثرت استعمال داشته باشد به گونه‌ای که عوام و خواص آن را شناخته و به کار برند مثل نامیده شده است... بین مجاز مرکب بالاستعاره با مثل عموم و خصوص مطلق است دومی اخص و اولی اعم است زیرا هر مثلی مجاز مرکب بالاستعاره است و عکس آن نیست» (امین شیرازی، ۱۳۷۰: ۳۹۷). ملاحظه می‌شود در این‌جا نیز کثرت کاربرد، علت تبدیل استعاره تمثیلیه به مثل است؛ به نظر می‌رسد اگر مرز میان استعاره تمثیلیه و کنایه روشن بود، شاید چنین نتایجی مشاهده نمی‌شد؛ می‌دانیم کنایه در هر دو معنای دور و نزدیک به کار می‌رود، لکن معنای دور مورد نظر گوینده است، اگر کنایه در معنای اولیه به کار نرود با استعاره تمثیلیه روبه‌رو هستیم (ر.ک: رضایی، ۱۳۹۳: ۴۷-۴۱). بسیاری از استعارات مرکب یا تمثیلیه در طول زمان به دلیل کاربرد فراوان برجستگی ادبی خود را از دست داده‌اند و به همین دلیل برخی آنها را با کنایه یا مثل در آمیخته‌اند؛ از این رو، در موارد مذکور مثل را استعاره تمثیلیه‌ای می‌دانند که شایع شده باشد. برخلاف عموم و خصوصی که برای این دو قائل شده‌اند، باید گفت همه مثل‌ها استعاره مرکب نیستند، چنانکه همه استعارات مرکب یا تمثیلیه نمی‌توانند مثل به شمار آیند. به نظر چنین برداشتی که مثل را برآمده از استعاره تمثیلیه می‌داند بیش از هر جنبه شکلی و محتوایی به دلیل مشابهت و نزدیکی این دو اصطلاح است. به دیگر سخن، کاربرد واژه تمثیل در این نوع استعاره زمینه درآمیختن این دو اصطلاح را فراهم‌تر کرده است؛ مثلاً «آب به غربال پیمودن» از جمله استعارات تمثیلیه یا مرکب است که کثرت کاربرد، برجستگی هنری آن را تقلیل داده، به گونه‌ای که امروزه تصور می‌کنند، مثل یا

دست کم کنایه است، حال آنکه عبارت مذکور در هر صورت استعاره تمثیلیه است؛ به هر روی، زمینه‌های معنایی، چگونگی انتقال پیام، ترجمه ناپذیری و... نشان می‌دهد نمی‌توان مثل را برآمده از استعاره تمثیلیه دانست و زمینه‌های معنایی و کاربردی آنها متفاوت است.

۶ ویژگی‌های مثل‌های چینی

جالب اینکه محققان چینی هنگام بررسی ضرب‌المثل‌های چینی بر خلاف بسیاری از پژوهشگران این حوزه اغلب بدون اینکه تعریفی از مثل ارائه کنند، بیشتر به تحلیل ساختار ضرب‌المثل‌ها پرداخته‌اند. تسائو تسونگ سون معتقد است که ضرب‌المثل‌های چینی معمولاً با جملات کوتاه و ساده، شبیه جملات گفتاری ساخته می‌شوند؛ وی به جای اشاره به ساختار ضرب‌المثل از سه شیوه بیانی آنها سخن رانده است. به اعتقاد او ضرب‌المثل چینی مبتنی بر سه شیوه بیانی است: ۱. تشبیه: «کنجد چیده اما هندوانه را گم کرد»؛ ۲. تطبیق: «صدای رعد بزرگ است ولی قطره باران کوچک است»؛ ۳. آوردن دو مفهوم متقارن به طوری که یکی از آنها حقیقتی را بیان کند و دیگری با آن قیاس شود: «سربازان را با ژنرال‌ها مواجه ساختن و جلوی آب را با خاک گرفتن» (یعنی به اقتضای اوضاع تدبیری به کاربردن) (تسائو، ۱۹۸۱: ۸۱). مؤلفه‌هایی که تسائو با عنوان شیوه‌های بیانی، ارائه کرده، مبهم است؛ مثلاً اگر منظور وی از «تشبیه» این باشد که ساختار مثل به گونه‌ای است که در ژرف ساخت آن گونه‌ای تشبیه به کار رفته است، تا اندازه‌ای پذیرفتنی می‌نماید. آنچه در این جا حائز اهمیت است، توجه به ساختار مثل است، هر چند همه ویژگی‌های ساختاری آن بیان نشده است اما مؤلفه‌ای که همه این شیوه‌های بیانی در آن مشترک هستند، وجود گونه‌ای از تقابل در این ساختارهاست.

در تحلیل دیگری، از هفت مؤلفه یاد شده است: ۱. تشبیه: «وقتی ساکت می‌ماند مثل دختر است؛ وقتی حرکت می‌کند مثل خرگوش است»؛ ۲. تجسم شخصیت: «سگ تنبل را نمی‌شود به بالای دیوار کشید»؛ ۳. کنایه: «کنجد چیده اما هندوانه را گم کرده»؛ ۴. اغراق: «در دریا به دنبال سوزنی گشتن» (کنایه از کاری غیر ممکن)؛ ۵. جناس؛ ۶. آوردن دو مفهوم متقارن به طوری که یکی از آنها حقیقتی را بیان کند و دیگری با آن قیاس شود: «به بالای کوه کارد می‌آید و به زیر دریای آتش می‌رود»؛ ۷. «دینگ جن» (یعنی ضرب‌المثل از دو جمله تشکیل می‌شود و جمله آخر جمله اول را وارونه می‌کن.): «آب به ماهی کمک می‌کند و ماهی به آب کمک می‌کند» (جائو، ۲۰۱۵: ۵۷-۵۵).

ملاحظه می‌شود جائو نیز ویژگی‌های مثل، طبقه‌بندی انواع مثل، تفاوت آن با دیگر اصطلاحات و... را به هم آمیخته است؛ مثلاً تشبیه، جناس و تجسم چه بسا از ویژگی‌های مثل است. دست کم می‌توان گفت این ویژگی‌ها در مقایسه با نمونه‌های فارسی چندان روشن و کاربردی نیست و نمی‌توان آن را به عنوان مؤلفه‌های عام مثل دانست که دستور زبان این گونه بر پایه آن استوار می‌شود، بلکه جزئیاتی محسوب می‌شود که در هر قلمرو دیگر هم با توجه به زمینه‌های مختلف کلام ممکن است دیده شود.

۷ تقابل و مثل

۷-۱ تقابل و تضاد در فلسفه

تقابل و تضاد از جمله اصطلاحاتی است که در قلمروهای مختلف یا دانش‌های گوناگون توجه محققان را به خود جلب

کرده است. نخستین حوزه این اصطلاح یا به عبارتی خاستگاه آن فلسفه است. گویا اولین بار هراکلیتوس^۱ از تضاد سخن به میان آورده است. پس از وی افلاطون و ارسطو به این موضوع توجه کرده‌اند. در متون فلسفی در تبیین تقابل، آن را از اقسام غیریت دانسته، بر جمع نشدن دو چیز از جهتی واحد تأکید کرده‌اند: «از اقسام غیریت، تقابل است که دال بر اختلاف و مغایرت است، صفتی است مابین دو امر متباین به نام متقابلان و متقابلان عبارتند از دو امری که در شیء واحدی از جهت واحدی جمع نشوند» (سجادی، ۱۳۷۵: ۱۹۸-۱۹۷).

خواجه نصیر در فصل هشتم اساس الاقتباس از چهار نوع رابطه متقابل سخن به میان آورده است: «اول متقابلان بسلب و ایجاب و آن دو نوع بود: مفرد، مانند فرس و لافرس. و مرکب، مانند زید فرس است - زید فرس نیست، چه اطلاق این دو معنی بر یک موضوع و در یک زمان محال بود. دوم متقابلان بتضایف مانند ابوت و بتوت و دیگر انواع مضاف، چه اجتماع این دو نوع در یک موضوع و بیک وجه در یک زمان محال بود. سیوم متقابلان بتضاد، مانند سواد و بیاض و حرارت و برودت. چهارم متقابلان بملکه و عدم، ... مانند تقابل بصر و عمی، و مراد ببصر اینجا، نه آن قوت ابصار است که بمعنی امکان بود، و جنین را در شکم مادر حاصل بود، نه آن فعل ابصار که در حال مشاهده مبصرات حاصل بود، بل آن قوت که حیوان بینا را در همه احوال چه در حالت دیدن و چه در حالت چشم بر هم نهادن حاصل باشد، ... و عدم ملکه نه عدم مطلق بود، بل عدم بصر بود در موضوعی که از شأن او بود ابصار، مانند حیوانی که کور باشد و بینایی از شأن او بود، نه مانند حیوانی که او را در خلقت چشم نبود، مانند کژدم» (خواجه نصیر، ۱۳۷۶: ۵۴-۵۳).

اما تضاد، در میان گونه‌های تقابل قرار دارد. گویا ارسطو نخستین کسی بود که از این موضوع سخن به میان آورد؛ ارسطو معتقد بود رابطه تضاد بین دو معنایی وجود دارد که اجتماع آنها در یک محل امکان‌پذیر نیست، اما آن محل بالقوه می‌تواند به هر یک از آن دو متصف شود. ارسطو حالت‌های مختلفی از تضاد را نشان داده است: تضادی که میان آنها عرض متوسطی قابل تصور باشد: سیاهی و سفیدی، یا عرض میانه‌ای قابل تصور نباشد سلامت و بیماری و آن عرض هم می‌تواند از یکی از آن دو به دیگری منتقل گردد. ارسطو از همین دیدگاه حالت‌های مختلفی از تضاد را برمی‌شمارد: طرفین تضاد می‌توانند چنان باشند که میان آن دو، عرض متوسطی وجود داشته باشد، مانند: سیاهی و سفیدی؛ یا دو عرضی باشند که بین آنها عرض میانه‌ای نتوان تصور کرد، مانند: سلامت و بیماری. فلاسفه مسلمان مانند فاربی، ابن سینا و... نیز مشروحاً به این موضوع پرداخته‌اند؛ اما شاید مهسوط‌ترین بحث در این حوزه از آن خواجه نصیرالدین طوسی باشد؛ چنانکه آمد خواجه در فصل هشتم اساس الاقتباس تضاد را سومین رابطه متقابلان دانسته است (همان: ۵۳). خواجه همچنین در فصل یازدهم اثر خویش به تبیین کامل تقابل و تضاد پرداخته است؛ از نظر وی «تضاد آن بود که با وجود تقابل اجتماع ایشان بر صدق محال بود، اما بر کذب ممکن بود، چه ضدان جمع نیابند، اما مرتفع شوند» (همان: ۹۷). با توجه به آنچه آمد دو قضیه «هر گلی زیباست» و «هیچ گلی زیبا نیست» به دلایل چندی متضاد هم هستند: هر دو کلی‌اند، یکی موجه و دیگری سالبه است، صدق هر یک، کذب دیگری را در پی دارد.

۷-۲) تقابل و تضاد در معناشناسی و ساختارگرایی

معناشناسان نیز در توضیح تقابل و تضاد دیدگاه‌های مختلفی را ابراز داشته‌اند. پالمر تقابل و تضاد را وارد حوزه تضاد معنایی

^۱. Heraclitus

و هم‌معنایی کرده و ضمن تأکید بر تفاوت این دو پیکره معتقد است: «اصطلاح «تضاد معنایی» را برای معانی متقابل بکار می‌بریم و واژه‌هایی که در تقابل معنایی با یکدیگر قرار می‌گیرند «متضاد» می‌نامیم. اغلب چنین تصور می‌شود که تضاد معنایی نقطه‌ی مقابل هم‌معنایی است؛ لیکن هر یک از این دو مقوله از پیکره‌ی کاملاً متفاوتی برخوردار است؛ زیرا زبان‌ها الزاماً محتاج واژه‌های هم‌معنی نیستند و مشکل بتوان قبول کرد که هم‌معنایی کامل وجود داشته باشد؛ ولی تضاد معنایی یکی از ویژگی‌های نظام‌مند و بسیار طبیعی زبان است» (پالمر، ۱۳۷۴: ۱۳۷-۱۳۶). در حالی که برخی دیگر شاید با توجه به پیشینه‌ی تقسیم‌بندی فلسفی تضاد و تقابل، همچنین به کاربرد آن در حوزه‌ی بدیع، اشاره می‌کنند که اصطلاح تباین معنایی درباره‌ی مفاهیم متقابل یا در اصطلاح سنتی، معانی متضاد واژه به کار می‌رود. در معنی‌شناسی عمداً از اصطلاح تقابل به جای تضاد استفاده می‌شود؛ زیرا تضاد گونه‌ای از تقابل به حساب می‌آید (صفوی، ۱۳۸۰: ۱۱۷). آنچه هست اینکه معناشناسان تقابل را یکی از ویژگی‌های بنیادین و طبیعی زبان می‌دانند که به انحاء گوناگونی در زبان روی می‌دهد؛ ویژگی‌ای که ساختارگرایان نیز آن را از ویژگی‌های عام انسانی و مؤلفه‌های اصلی اندیشیدن می‌دانند، چنانکه لوی اشتراوس استدلال کرد انسان پدیده‌های جهان پیرامون خویش را به مجموعه‌هایی از تقابل‌های دو جزئی تقسیم می‌کند و این تقابل‌ها در هر فرهنگی با ویژگی‌های همان فرهنگ عینیت و تعیین می‌یابد (تامس، ۱۴۰۰: ۵۹). بر اساس همین نگرش است که یاکوبسن معتقد است واحدهای زبانی توسط نظامی از تقابل‌ها در تولید معنا نقش بنیادین دارند. این موضوع می‌تواند زمینه‌ای برای تحقیق باشد که آیا تمایل به اندیشیدن بر پایه‌ی تقابل‌ها به خاطر برجستگی این تقابل‌ها در زبان است یا اینکه تقابل‌ها از ویژگی‌های عام انسانی مان می‌باشند و زبان چیزی جز بازتاب این ویژگی‌ها نیست (چندلر، ۱۳۸۷: ۱۵۹). در مرحله‌ی بعد یاکوبسن و هله درک تقابل دوتایی را اولین مرحله‌ی فعالیت منطقی در کودکان محسوب کردند؛ نشانه‌شناسان ساختارگرا با تأثیر از یاکوبسن به مسأله تقابل‌های جانشینی پرداختند که شامل روش‌های تحلیل اولیه‌ای برای تعیین تقابل‌های معنایی دوتایی یا قطبی در متون یا فرایندهای دلالتی بود (همان: ۱۵۷). گرماس نیز ضمن تأکید بر ماهیت تقابلی معنا، دریافت و درک متن را حاصل نوعی رابطه میان دو جفت از کلمات متقابل می‌داند. این ساخت بر حسب خوانش متن از منظر همنشینی یا جانشینی، ایستا یا پویاست (کالر، ۱۳۸۸: ۱۳۵). «یک متن روایی برای این که معنی داشته باشد، باید از یک کلیت معنایی برخوردار باشد و به همین دلیل در قالب یک ساخت معنایی اولیه سامان می‌یابد. در این ساخت معنایی، نوعی تقابل زمانی با یک تقابل مضمونی، در یک تناسب چهار عضوی مرتبط می‌گردد، آن هم به صورت قبل، بعد، محتوای قبلی، محتوای بعدی. به عبارت دیگر، رابطه میان یک مرحله آغازین و یک مرحله پایانی، متناسب است با تقابل میان یک موقعیت یا مسأله مضمونی آغازین و یک نتیجه یا راه حل مضمونی پایانی» (همان: ۱۳۶-۱۳۵). بر اساس نظر گرماس، شالوده معنایی متن، حاصل تقابل است که این تقابل انسجام درونی متن و وابستگی مضامین آن را در پی دارد و فهم معنای متن در گرو فهم روابط متقابل آن است.

۷-۳) تحلیل و بررسی مثل بر اساس گونه‌های تقابل در معناشناسی

اشاره شد که مثل یکی از فرم‌های بسیط است که می‌توان قواعد عام آن را در قالب «دستور زبان مثل» استخراج کرد. یکی از عناصر این دستور زبان، تقابل است. در معناشناسی نیز مانند فلسفه یا متأثر از آن گونه‌های مختلفی از تقابل در حوزه واژگان ترسیم شده است. در ادامه ضمن تبیین انواع تقابل به بررسی ساختار مثل بر مبنای چگونگی کاربرد آنها خواهیم پرداخت:

۷-۳-۱) تقابل مکمل

در این گونه تقابل، نفی یک واژه به منزله اثبات دیگری است: زن/مرد، زنده/مرده. به نظر می‌رسد این تقابل رایج‌ترین گونه در کاربردهای زبانی باشد؛ گویا هنگامی که از تباین سخن به میان می‌آید، اغلب همین تقابل مکمل است؛ زیرا تباین عبارت است از این که اگر میان دو مفهوم کلی به هیچ وجه تصادفی نباشد، به این معنا که مصادیق هر یک غیر از مصادیق دیگری باشد و در هیچ مورد با یکدیگر جمع نگردند، نسبت میان آن دو را تباین و آن دو را متباینان خوانند؛ مانند نسبت میان انسان و جماد (سجادی، ۱۳۷۵: ۱۷۲). چنانکه پیش‌تر اشاره شد، خواجه نصیرالدین طوسی این گونه تقابل را تضاد می‌نامد. با توجه به آنچه آمد، می‌توان گفت در بسیاری از مثل‌ها با تقابل‌های مکمل مواجه‌ایم؛ چنانکه در نمونه‌های زیر: نوش/زهر، زنده/مرده، بیگانه/آشنا، تلخ/شیرین و... از این گونه‌اند:

کجا بدرود نوش کارنده زهر.

فیل زنده‌اش هزار تومان، مرده‌اش هزار تومان.

فدای یک تن بیگانه که آشنا باشد.

صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.

به نظر می‌رسد بار اصلی این گزاره‌ها بر چنین تقابل‌هایی استوار است؛ به سخن دیگر، تقابل‌هایی از این دست که به صورت هم‌نشینی در این مثل‌ها جای گرفته‌اند، بار معنا را به دوش می‌کشد. تقابل موجب کانونی شدن گزاره مورد نظر و هم‌زمان توجه شنونده می‌شود. اگر گزاره‌های مذکور فاقد چنین تقابلی باشند، نه کانونی می‌شوند و نه توجه را برمی‌انگیزند. مثلاً اگر در ضرب‌المثل «صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد» هر یک از جفت متقابل «تلخ/شیرین» را حذف کنیم و به جای آنها واژه دیگری بگذاریم، مثلاً «صبر بد مزه است ولی نتیجه شیرینی دارد» کارایی گزاره از دست می‌رود؛ زیرا جفت متقابل «شیرین»، «تلخ» است که باعث توجه یا برجستگی شده است.

نمونه‌هایی دیگر:

سیلی نقد به از حلوای نسیه.

سیر مردن به از گرسنه زیستن.

سیر از گرسنه خبر ندارد، سوار از پیاده.

سنگ کوچک سر بزرگ را شکند.

از دل شکسته تدبیر درست نیاید.

زیان کسان سود دیگر کس است.

زنگی به شستن نگردد سفید.

کس از چپ راستی هرگز ندیده.

ریا حلال شمارند و جام باده حرام.

راستی کمان در کژی است.

دیو چو بیرون رود، فرشته در آید.

دیبا نتوان بافت از این **پشم** که رشتیم.

دیر زاییده و **زود** می‌خواهد بزرگ کند.

خار است نخست **بار خرما**.

این ویژگی در مثل‌های چینی نیز بسیار دیده می‌شود. می‌توان گفت تقابل واژگانی عنصری اساسی در ضرب‌المثل‌های چینی است. نکته در این جاست که با توجه به ویژگی‌های دستوری زبان چینی و تفاوت‌های مبنایی آن با دستور زبان فارسی، فراوانی تقابل مکمل در مثل‌های چینی، قابل مقایسه با دیگر انواع تقابل نیست. به سخنی دیگر، در این مثل‌ها جفت‌های متقابل واژگانی معنای مثل را بسیار برجسته می‌کنند:

کسی که **راست** ایستاده است، نگران نیست که سایه‌اش **کج** خواهد شد.

خویشاوند **دور** بدتر از همسایه **نزدیک** است.

خبر خوب به بیرون از خانه نمی‌رود ولی **خبر بد** سریع در همه جا پخش می‌شود.

اگر در **جوانی** سخت کار نکنی، در **پیری** می‌توانی غمگین باشی.

سخن **خوب** مردم را در **زمستان سرد** گرم می‌کند، در حالی که سخن **بد تابستان گرم** را سرد می‌کند.

برای تعمیر دیوار **غربی**، دیوار **شرقی** را تخریب کرد.

اگر شن **سفید** با خاک **سیاه** بیایزد، آن هم **سیاه** شود.

۷-۳-۲) تقابل ضمنی

گروه دوم، تقابل ضمنی است؛ در این دسته از واژه‌های متقابل، ویژگی‌ای برای هر واژه در نظر گرفته شده است که می‌تواند جزو شرایط لازم و کافی برای آن واژه نباشد. این ویژگی در تقابل با مختصه‌ای قرار می‌گیرد که برای واژه دوم در نظر گرفته شده است و به این ترتیب، دو واژه در معنی ضمنی خود در تقابل با یکدیگر قرار گرفته‌اند: فیل/فنجان، کارد/پنیر (صفوی، ۱۳۸۰: ۱۲۰-۱۱۷). ملاحظه می‌شود در این جا بحث بر سر دو چیز است: ۱. واژه؛ ۲. ویژگی مورد بحث. شرط لازم و کافی برای تقابل این دو واژه منظور نمی‌شود.

در این جا این گونه تقابل را گسترش داده‌ایم و علاوه بر معنای مذکور، معانی دیگری برای آن در نظر گرفته‌ایم؛ از جمله بخشی از متن که محذوف است و با توجه به زمینه کلام، می‌توان آن را حدس زد، لکن بخش محذوف دارای عناصری است که این عناصر در تقابل با مؤلفه‌های متن موجود هستند؛ این مؤلفه‌ها گاهی به صورت اسم و گاهی به صورت فعل می‌باشند. باید اشاره کرد که در کتب بلاغی فارسی، مؤلف ابداع البدایع از گونه‌ای طباق معنوی یاد می‌کند؛ مثلاً در جفت کوتاه نظران/سرو بوستان. گرگانی معتقد است لازمه سرو، بلندی است از این رو با کوتاه طباق دارد (گرگانی، ۱۳۷۷: ۲۶۶). این گونه، نمونه‌ای از تقابل ضمنی است. در ادامه به تبیین و تحلیل انواع تقابل ضمنی می‌پردازیم:

۷-۳-۲-۱) تقابل ضمنی، مثل، حذف

اشاره کردیم در مثل‌هایی که تقابل ضمنی دارند اغلب بخشی از کلام محذوف است و با توجه زمینه کلام است که خواننده یا مخاطب می‌تواند قسمت محذوف را دریابد. این زمینه می‌تواند زمینه متنی، فرهنگی یا وضعی باشد. مثلاً ضرب‌المثل «جوجه را آخر پاییز می‌شمارند» در مواردی به کار می‌رود که فردی پیش از زمان مناسب یا معمول، به نتیجه کار دلخوش کرده است؛ لذا در مقام هشدار و چه بسا تعریض چنین مثلی به کار می‌رود؛ روی دیگر کلام بدین گونه است «جوجه را در بهار نمی‌شمارند، بلکه آخر پاییز می‌شمارند»؛ چه بسا ساختارهایی از این دست بیش از یک مؤلفه متقابل داشته باشد؛ چنانکه در نمونه مذکور این تقابل هم در «بهار/پاییز» و هم در افعال «می‌شمارند/نمی‌شمارند» دیده می‌شود. حاصل سخن اینکه بسیاری از مثل‌هایی که دارای این ویژگی هستند، همواره بخشی محذوف دارند. چنانکه در نمونه «دهان دشمن و گفتم حسود نتوان بست»، با توجه به واژه «دشمن»، می‌توان نقطه مقابل آن، یعنی «دوست» را حدس زد، مع الوصف این نقطه متقابل در ادامه متن آمده است: «رضای دوست به دست آر و دیگران بگذار».

۷-۳-۲-۲) تقابل ضمنی، مثل، صفت

در این دسته از مثل‌ها گاهی یکی از واژگان متقابل همراه با صفتی است که این صفت در تبیین ویژگی تقابلی بسیار کارا است؛ مثلاً در نمونه زیر:

سر که بی مغز بود نغزی دستار چه سود؟

می‌دانیم که در زمینه فرهنگی ما همواره **سر/دستار** به‌طور ضمنی با هم پیوند خورده‌اند؛ در این زمینه فرهنگی، دستار نشان دانایی تلقی می‌شود، لکن در این مثل با افزودن صفت «بی مغز» به سر، ترکیبی متقابل با دستار شکل گرفته است. در نمونه دیگر آمده است: «خانه پر شیشه را سنگی بس است»؛ می‌دانیم سنگ و شیشه خود تقابل ضمنی دارند، لکن این جا شیشه کانون کلام نیست، کانون کلام «خانه پر شیشه» است. به عبارتی اگرچه «پر شیشه» به عنوان صفت به کار رفته است، اساس تقابل ضمنی را تشکیل داده است. به سخنی دیگر، صفتی که در متن آمده به دریافت تقابل بسیار کمک می‌کند. در مثل «ریسمان بر پا چه حاجت مرغ دست آموز را»، صفت «دست آموز» یعنی اهلی، خانگی، یعنی مرغ خانگی نیاز به بستن ندارد، بلکه مرغ وحشی یا غیر خانگی را باید بست. اساس مثل، جفت خانگی/غیرخانگی یا اهلی/وحشی است؛ کانون کلام صفتی است که برای مرغ آمده و تقابل متن را به وجود می‌آورد. فراوانی این تقابل چندان نیست، لیکن به نظرم این گونه بسیار هنری است و این صفت را می‌توان از جمله صفات هنری به‌شمار آورد. نمونه‌هایی دیگر:

شیر برفین را نباشد قوت شیر عرین.

کجا رسد خر باری به اسب جولانی.

خر برهنه را پالان نتوان گرفت.

ریسمان بر پا چه حاجت مرغ دست آموز را.

۷-۳-۲-۳) تقابل ضمنی، مثل، زمینه فرهنگی

یکی از مؤلفه‌های بسیار مؤثر در کاربرد تقابل ضمنی در مثل زمینه فرهنگی است. به سخنی دیگر، بدون آشنایی با این زمینه فرهنگی درک روابط ضرب‌المثل غیر ممکن است و چه بسا در زمینه فرهنگی دیگر، کارکرد خود را از دست بدهد؛ مثلاً در این نمونه: «از چوب بجز موسی عمران نکند مار» باید نخست زمینه تبدیل چوب بی‌جان و مار پیچان را بدانیم تا معنای کامل مثل را بفهمیم. ممکن است این مثل به دور از این زمینه کارایی نداشته باشد. نمونه دیگر، مورد زیر است:

خاک وطن از ملک سلیمان خوش تر است.

۷-۳-۲-۴) تقابل ضمنی، مثل، معنای ثانوی وازگان

در برخی تقابل‌های ضمنی، نمی‌توان دو واژه را متقابل دانست مگر اینکه نخست معنای مجازی آنها را به دست آورد، آن‌گاه بر اساس این معنا روابط متقابل را یافت. مجاز در این جا در معنای گسترده آن از جمله استعاره در نظر گرفته شده است؛ مثلاً در نمونه: «قیمت زعفران چه داند خر»، زعفران می‌تواند استعاره از هر چیز گرانبها و خر استعاره از آدم نادان باشد. لازمه معنای زعفران قدر و قیمت است و لازمه معنای خر، بی‌قدر و نادانی و بی‌ارزشی. با توجه به چنین ژرف‌ساختی رابطه متقابل ایجاد شده است. مثلاً در نمونه: «چو لؤلؤ گرفتی، صدف مرده گیر»، لؤلؤ در معنای استعاری هر چیز با ارزش است و صدف استعاره از هر چیز بی‌ارزش؛ از این جهت می‌گوییم استعاره، زیرا می‌توان میان دو معنا رابطه تشبیهی برقرار کرد: هر چیز با ارزش مانند لؤلؤ است و هر چیز بی‌ارزش مانند صدف است؛ این گونه تقابل فراوانی بسیاری در انواع مثل‌ها دارد و می‌توان گونه‌های مختلفی از مثل را بر این اساس طبقه‌بندی کرد. نمونه‌هایی دیگر:

ساحل عمان و منت سقا.

آب دریا از دهان سگ کجا گردد پلید.

از فلک خیمه و از خاک بساط.

قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.

خر را به زدن، اسب نتوان کرد.

خر چه داند قیمت نقل و نبات.

چون دف لولی درید، از بهر میمون چنبر است.

چون اسب نماند، برنهم زین به خران.

چو مرد رفت ز میدان، چه خود و چه معجر.

چو لؤلؤ گرفتی، صدف مرده گیر.

چو شود معده پر تفاوت نیست

که ز گندم پر است یا از جو

چوپان خائن گرگ است.

چشته‌خوار بدتر از میراث‌خوار است.

چراغ مفلسی نوری ندارد.

۷-۳-۲-۵) تقابل ضمنی در مثل‌های چینی

پس از تقابل مکمل، تقابل ضمنی در مثل‌های چینی بیشترین فراوانی را دارد؛ لکن این گونه تقابل ضمنی غالباً بر معنای ثانوی واژگان استوار است. در مثل‌های چینی، مجاز مرسل کاربرد فراوانی دارد؛ مثلاً در نمونه زیر: معنای مجازی «یک» دال بر اندک است و معنای «صد» نشان دهنده بسیار. به عبارتی معنای ثانوی این دو جفت متقابل اندک/بسیار را ساخته است: **یک** ماه از **صد** ستاره درخشان‌تر است. یا در نمونه دیگر «سه دقیقه» مجازاً زمان کوتاه و «ده سال» زمان بلند است: **سه دقیقه** روی صحنه، نمایش می‌دهد ولی **ده سال** باید تمرین کند.

نمونه‌های دیگر:

شتر لاغر مرده از اسب بزرگ‌تر است.

دانه‌های کنجد را برداشت و هندوانه را گم کرد.

برای استفاده از نیروی نظامی در یک سال، ده سال بدون آرامش خواهد بود.

همیشه کوتاهی طناب خود را نادیده می‌گیرد اما عمق چاه دیگران را مقصر می‌سازد.

با وجود اینکه کوه بالا است، همیشه راهی برای راهگذر وجود دارد؛ با وجود اینکه رودخانه عمیق است، همیشه قایقی وجود دارد.

در طی هزار روز کار خوبی انجام بدهی، هنوز کافی نیست؛ در طی یک روز کار بدی بکنی باز هم مرتکب جنایت‌های بی‌شمار شده‌ای.

بزرگ شدن درختان ده سال طول می‌کشید؛ برای پرورش استعداد صد سال طول می‌کشید.

یخ یک متر نتیجه سرمایه یک روزه نیست.

کسی که در خانه دیگران اقامت می‌کند باید به آنها تن در بدهد.

گر به‌ای که پیروز شده مثل ببر مغرور است.

اغلب کنار رودخانه قدم می‌زنم، حتماً یک روز کفشش خیس می‌شود.

۷-۳-۳) تقابل واژگانی

در این نوع تقابل، گروهی از واژه‌های متقابل به کمک تکواژهای منفی ساز در تقابل با یکدیگرند: آگاه/ناآگاه، باشرف/بی‌شرف. در این‌جا کانون مثل واژه‌ای یگانه است که با افزودن تکواژی بدان جفت متقابلش نیز ساخته می‌شود. به عنوان مثال در نمونه زیر با افزودن تکواژ دستوری «نا» به واژه «راستی» جفت متقابل آن ساخته شده است:

سر **ناراستی‌ها**، راستی است.

نمونه‌هایی دیگر:

سگ **نمک شناس** به از آدمی **نمک ناشناس**.

زیر **کاسه**، نیم **کاسه‌ای** است.

از **حق** تا **ناحق** چهار انگشت است.

بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

از خدا خواهیم [جویم] توفیق ادب

ادب از که آموختی از بی‌ادبان.

از مردی تا نامردی یک قدم است.

اگر همه شب قدر بودی، شب قدر بی‌قدر بودی.

نمونه‌هایی از این دست در ساختار مثل‌ها فراوانی چندانی ندارد، لکن به خاطر تکرار واژگانی فرم متن را برجسته می‌کند و همین ویژگی موجب کانونی شدن متن می‌گردد. هرچند این گونه تقابل فراوانی ندارد، از نظر ساختار زبانی و برجستگی شکلی بسیار حائز اهمیت است. این گونه تقابل در مثل‌های چینی مورد بحث دیده نشد. به نظر نگارنده از آنجا که در این جا بحث ساختار صرف زبان است، به دلیل تفاوت‌های مبنایی در زبان فارسی و چینی، نباید انتظار الگوهای مشابه را داشت.

۷-۳-۴) مثل و تقابل در فعل

گونه دیگری از تقابل‌هایی که در مثل‌ها دیده می‌شود، تقابل در فعل است. لایتنر این گونه تقابل را از تقابل واژگانی مجزا کرده است (صفوی، ۱۳۸۱: ۱۲۰). البته در بدیع قدیم برای توصیف چنین حالتی از اصطلاح مطابقه استفاده می‌کرده‌اند؛ تقابل فعلی ممکن است با منفی کردن یک ساختار فعلی حاصل شود؛ مانند:

دیگی که برای من **نجوشد**، سر سگ توش **بجوشد**.

از خوردن سیر نشدی، از لیسیدن سیر نمی‌شوی.

آب بر من **ندارد**، نان برای تو **دارد**.

چندان سمن **هست** که یاسمن **نیست**.

یا اینکه تقابل مذکور حاصل دو فعل مختلف باشد:

از ریش **گسست** و بر سیل **پیوست**.

چون **درآمد** جبرئیل، **برون شد** اهریمن.

چون به گردش نمی‌رسی، واگرد.

نکته درخور توجه اینکه مثل‌هایی که تقابل در فعل دارند، خواه ناخواه دو جمله یا بیشترند. این ویژگی در ضرب‌المثل بودن گزاره، تردیدی نمی‌گذارد. به عبارتی آن را از کنایه و استعاره تمثیلی جدا می‌کند؛ اگر برخی اوقات دو جمله بودن، از ویژگی‌های مثل به حساب آمده، عمدتاً باید در ساختارهایی از این دست باشد؛ علاوه بر این، این مختصه در اغلب اوقات نیاز به زمینه متن را مرتفع می‌کند.

از چاله درآمد، در چاه افتاد (تقابل ضمنی هم دارد).

از رمه خیری نماند، چون بماند بی‌شبان.

از گدا چه یک نان بستانند چه بدهند، یکسان است.

از نخورده بگیر و به خورده بده.

از یک گوش می‌گیرد و از یک گوش بیرون می‌کند.

اسب و خر را که یک جا ببندند اگر هم‌بو نشوند، هم‌خو شوند.

این سبو گر نشکند امروز، فردا بشکند.

باد آورده را باد می‌برد.

۷-۳-۵) تقابل فعلی در مثل‌های چینی

علی‌رغم تفاوت‌های دستوری زبان چینی و فارسی می‌توان گفت یکی از ساختارهای پربسامد در زبان چینی افعال منفی است. به‌نظر می‌رسد ساختن فعل منفی در این زبان بسیار ساده باشد، گویا به همین خاطر است که تقابل‌هایی از این دست در مثل‌های چینی فراوانی دارند. به عبارتی، ساخت اصلی آنها و نه ترجمه آنها، بدین صورت است:

همه چیزها آماده است، فقط باد شرقی آماده نیست.

آقا می‌زند اما عمل نمی‌کند.

هر چند فرد نیکوکار را آزار می‌دهد، اما خدا او را آزار نمی‌دهد.

گرازی که یکبار رها می‌شود را نمی‌توان توسط چهار اسب در حال تاخت گرفت.

فقط زمانی که به دیوار برخورد کند، بر نمی‌گردد.

۷-۳-۶) مثل و تقابل‌های چندگانه

تقابل‌های چندگانه نوع خاصی از تقابل نیست، بلکه در این‌جا منظور این است که در ساختار برخی مثل‌ها بیش از یک گونه تقابل به کار رفته است. به سخن دیگر، اگرچه مؤلفه تقابل را به عنوان یکی از عناصر اصلی مثل می‌دانیم اما این بدان معنا نیست که در هر مثل فقط با یک گونه تقابل سر و کار داریم. چه بسا در مثل واحدی، چندین گونه تقابل دیده شود؛ چنانکه در مثل «چون درآمد جبرئیل، آنکه برون شد اهرمن» درآمد/برون شد، تقابل فعلی دارند، ضمن اینکه از منظری تقابل جهتی نیز دارند. جبرئیل/اهرمن، هم تقابل مکمل دارند و هم می‌توانند با توجه به مجاز خاص و عام که جبرئیل به معنای فرشته یا فرشتگان است نوعی تقابل ضمنی داشته باشند. دیگر نمونه‌ها:

زبان به هنگام بهتر از سود ناهنگام (واژگانی + مکمل).

چو شود معده پر تفاوت نیست که ز گندم پر است یا از جو (ضمنی + فعلی).

از نخورده بگیر و به خورده بده (واژگانی + فعلی).

اسب و خر را که یک جا ببندند اگر هم‌بو نشوند، هم‌خو شوند (ضمنی + فعلی).

این سبو گر نشکند امروز، فردا بشکند (مکمل + فعلی).

با دست پس می‌زند با پا پیش می‌کشد (واژگانی + فعلی).

حاصل سخن اینکه اصل، وجود تقابل است لیکن چنانکه آمد در برخی مثل‌ها چند گونه تقابل مشاهده می‌شود. این

مختصه ساختار مثل را برجسته‌تر می‌کند و چه بسا انتقال آن را آسان‌تر می‌نماید.

۷-۳-۷) تباین متقاطع

یکی از انواع تقابل (تباین) که در برخی مثل‌های چینی دیده می‌شود تباین متقاطع است. یعنی نوعی از تقابل معنایی که میان چند واژه در یک حوزه معنایی پدید می‌آید؛ مانند: شمال/جنوب، شرق/غرب. به سخنی دیگر، در حوزه معنایی جهات چهارگانه، نقطه مقابل شمال، جنوب است و نقطه مقابل شرق، غرب است و بالعکس. می‌توان در این حوزه از

تباین متقاطر نیز یاد کرد شمال / جنوب / شرق / غرب. (صفوی، ۱۳۸۱: ۱۲۱-۱۲۰). این گونه تقابل، مانند تقابل جهتی در میان مثل‌های فارسی و چینی فراوانی چندانی ندارد، لکن با مسامحه می‌توان برخی مثل‌های چینی را در این حوزه قرار داد؛ زیرا چنین نمونه‌هایی گویا فقط در قلمرو جهات دیده می‌شود و می‌توان آنها را در بخش تقابل مکمل یا ضمنی نیز تحلیل کرد. در نمونه‌های مورد بحث دو مثل در این قسمت قرار می‌گیرد، در هر دوی آنها تقابل متقاطر میان شرق و غرب است:

برای تعمیر دیوار غربی، دیوار شرقی را تخریب کرد.

شرق هنوز روشن نشده که غرب روشن شده است.



نتیجه

چنانکه اشاره شد علی‌رغم کوشش محققان در تعریف مثل هنوز اختلاف نظرهای زیادی درباره این اصطلاح دیده می‌شود تا بدان‌جا که برخی تعریف مثل را ناممکن دانسته‌اند و گروهی دیگر آن را با کنایه و استعاره تمثیلیه درآمیخته‌اند. به نظر می‌رسد یکی از راه‌های اساسی رفع این اختلافات یا کم کردن آنها توجه به ساختار مثل و تبیین مؤلفه‌های آن است تا با در کنار هم قراردادن آنها بتوان مانند برخی قلمروهای دیگر، دستور زبانی برای مثل فراهم آورد. چنانکه کوتاهی جملات و ساختار نحوی ساده از ویژگی‌های برجسته در ساختار مثل است، یکی از مؤلفه‌های اصلی این دستور، «تقابل» است. حاصل این پژوهش نشان می‌دهد مثل‌ها به شیوه‌های مختلفی بر پایه انواع تقابل استوار شده‌اند؛ به گونه‌ای که جدا کردن این عنصر از ساختار مثل ناممکن است؛ لکن فراوانی انواع تقابل در مثل‌ها متفاوت است. بر پایه تحلیل‌های این پژوهش، تقابل‌های واژگانی و ضمنی بیشترین فراوانی را دارند؛ به‌خصوص اینکه ما تقابل ضمنی را در معنایی گسترده به کار بردیم و انواع مختلفی برای آن تعریف کردیم. در مثل‌های چینی اساس تقابل بر تقابل واژگانی است و پس از آن تقابل ضمنی قرار دارد. تقابل در فعل نیز از مصادیق پر کاربرد به‌خصوص در زبان چینی، با توجه به مختصات نحوی آن است. در این میان، ساختارهایی از تقابل واژگانی دیده می‌شود که از نظر متنی و برجسته ساختن زبان مثل حائز اهمیت است. همچنین نمونه‌هایی از تقابل به‌خصوص در زبان فارسی دیده می‌شود که در آنها با چند گونه تقابل مواجه‌ایم. باید اشاره کرد که در این پژوهش نمونه‌هایی از تقابل دوسویه و مدرج دیده نشد.

تعارض منافع

طبق گفته نویسنده، پژوهش حاضر فاقد هر گونه تعارض منافع است.

منابع و مآخذ

- ابن اثیر، نصرالله بن محمد. (۱۴۲۰). *المثل السائر*. تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید. بیروت: المکتبه العصریه.
- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: فردا.
- اسکولز، رابرت. (۱۳۷۹). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگه.
- امین شیرازی، احمد. (۱۳۷۰). *آیین بلاغت*. جلد سوم: علم بیان، شرح مختصر المعانی. قم: فروغ قرآن.
- انوری، حسن. (۱۳۸۴). *فرهنگ امثال سخن*. تهران: سخن.
- ایریمز، مایر هوارد. (۱۳۹۴). *فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی*. ترجمه سعید سبزیان مرادآبادی. تهران: رهنما.
- بارسلونا، آنتونیو. (۱۳۹۰). *استعاره و مجاز با رویکرد شناختی*. ترجمه فرزانه سجودی، لیلا صادقی و تینا امراللهی. تهران: نقش جهان.
- بهمنیار، احمد. (۱۳۸۱). *داستان‌نامه بهمنیاری*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پارسا، احمد. (۱۳۸۴). «مثل‌ها از نگاهی نو». *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*. دوره هجدهم. شماره ۷۵. صص: ۱۷-۷.
- پالمر، فرانک رابرت. (۱۳۷۴). *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*. ترجمه کورش صفوی. تهران: کتاب ماد (وابسته به نشر مرکز).
- پروین گنابادی، محمد. (۱۳۵۶). *گزیده مقاله‌ها*. تهران: کتاب‌های جیبی.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۶). *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- تامس، برانون. (۱۴۰۰). *روایت، مفاهیم بنیادی و روش‌های تحلیل*. ترجمه حسین پاینده. تهران: مروارید.
- تسائو، تسونگ سون. (۱۹۸۱). «تحلیل اولیه ضرب‌المثل‌های چینی معاصر». *مجله علمی دانشگاه تربیت مدرس تیان جین*. شماره ۶. صص: ۸۳-۸۰.

جائو، شو لینگ؛ جانگ، یان. (۲۰۱۵). «تحلیل اولیه روش بیانی ضرب‌المثل‌های چینی». *مجله علمی کالج آموزش عالی تای یوان*. شماره ۴. صص: ۵۷-۵۵.

چندلر، دنیل. (۱۳۸۷). *مبانی نشانه‌شناسی*. ترجمه مهدی پارسا. تهران: سوره مهر.

خواججه نصیرالدین طوسی. (۱۳۷۶). *اساس الاقتباس*. به تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *امثال و حکم*. تهران: امیرکبیر.

ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۶). «بررسی ساختار ارسال مثل (بمطابق تفاوت آن با برخی گونه‌ها و ساختارهای مشابه آن)». *پژوهش‌های ادبی*. شماره ۱۵. صص: ۶۲-۳۰.

ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۷). «تفاوت کنایه با ضرب‌المثل». *دوفصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. شماره ۱۰. صص: ۱۳۳-۱۰۹.

رادویانی، محمد بن عمر. (۱۳۶۲). *ترجمان البلاغه*. به تصحیح و اهتمام احمد آتش و انتقاد ملک‌الشعراى بهار. تهران: اساطیر.

رضایی، احمد. (۱۳۹۳). «تشبیه تمثیل و استعاره تمثیلیه در کتب بلاغی». *ادب پژوهی*. شماره ۳۴. صص: ۵۰-۳۳.

زلهایم، رودلف. (۱۳۸۱). *امثال کهن عربی*. ترجمه احمد شفیع‌ها. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

زن رونگ، وانگ. (۱۳۹۳). «حیوانات در ضرب‌المثل‌های چینی و فارسی». *فصلنامه مطالعات انتقادی ادبیات*. سال اول. شماره ۲. صص: ۳۰-۱۱.

زنگ، یان شنگ. (۲۰۰۳). *فرهنگ ضرب‌المثل‌های فارسی به چینی و اصطلاحات چینی به فارسی*. پکن: مطبوعات تجاری.

سجادی، سیدجعفر. (۱۳۷۵). *فرهنگ علوم فلسفی و کلامی*. تهران: امیرکبیر.

شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۱). *صور خیال در شعر فارسی*. تهران: آگه.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۱). *بیان*. تهران: فردوس.

صفوی، کورش. (۱۳۸۰). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.

فالر، راجر و دیگران. (۱۳۸۱). *زبان‌شناسی و نقد ادبی*. ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده. تهران: نی.

فروغی، محمد حسین. (۱۳۹۹). *علم بدیع*. به اهتمام محمدعلی فروغی و ابوالحسن فروغی. به کوشش منا علی‌مددی. تهران: خاموش.

کالر، جانانان. (۱۳۸۸). *بوطیقای ساخت‌گرا*. ترجمه کورش صفوی. تهران: مینوی خرد.

گرکانی، حاج محمد حسین شمس‌العلماء. (۱۳۷۷). *ابدع‌البدایع*. به اهتمام حسین جعفری. با مقدمه دکتر جلیل تجلیل. تبریز: احرار تبریز.

میدانی، ابوالفضل. (۱۹۸۷). *مجمع‌الامثال*. به تحقیق ابوالفضل ابراهیم. ۴ جلد. بیروت: دارالجمیل.

میهنی، محمد بن عبدالحق. (۱۳۸۵). *آیین دبیری*. تصحیح و توضیح اکبر نحوی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۸). *بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی*. تهران: سمت.

هاوکس، ترنس. (۱۳۹۸). *ساخت‌گرایی و نشانه‌شناسی*. ترجمه کورش صفوی. تهران: علمی.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۴). *معانی و بیان*. به کوشش ماهدخت همایی. تهران: هما.

Akbarian, I. (2010). A spice of classroom: Incorporating proverbial expressions in EFL classes. *Journal of Asia TEFL*. 1(7). Pp. 221-238.

Cuddon, J. A. (1984). *A dictionary of literary terms*. Published in Penguin Books.

Lin Xue & Chuntao Han, Ning Cai. (2015). On Chinese Idiom Translation from Cultural Perspective, *International Conference on Management, Computer and Education Informatization (MCEI)*.

Rezaei, Ahmad. (2012). Rhetorical Function Of Proverbs Based On Literary Genre Procedia- Social and behavioral sciences.

Mieder, W. (2004). *Proverbs: a handbook*. (Greenwood Folklore Handbooks). Greenwood Press.

Yang, Chunli. (2010). Cultural Differences on Chinese and English Idioms of Diet and the Translation, *English Language Teaching*. Vol. 3. No 1. Pp. 147 - 154.

Wenjuan, SHI, JIANG Yuhong. (2015). Comparison and Contrast Between English and Chinese Idioms From Cultural Connotation Perspective, *Studies in Literature and Language*. Vol. 10. No. 10. Pp. 102-113.

郑宏峰. 中华谚语 [2008]. 北京: 线装书局.

唐启运. 成语谚语歇后语典故概说 [1981]. 广州: 广东人民出版社.

- 陈长书. 汉语歇后语研究 [2016]. 北京: 中国社会科学出版社.
- 王勤. 谚语歇后语概论 [1980]. 长沙: 湖南人民出版社.
- 温端政. 古今俗语集成 [1986]. 太原: 山西人民出版社.
- 曾延生. 波斯语汉语谚语—汉语波斯语成语词典 [2003]. 北京: 商务印书馆.

References

- Abrams, M. (2015). *Farhang-e Towsifi-ye Estelahat-e Adabi*. Tarjomeye Sa'id Sabziyan Moradabadi. Tehran: Rahnama.
- Akbarian, I. (2010). A spice of classroom: Incorporating proverbial expressions in EFL classes. *Journal of Asia TEFL*. 1(7). Pp. 221-238.
- Amin Shirazi, A. (1991). *Ayin Balaghat*. Vol. 31 'Elm Bayan, Sharh-e Mokhtasar-ol Ma'ani. Qom: Foroogh Ghoran.
- Anvari, H. (2005). *Farhang-e Amsal-e Sokhan*. Tehran: Sokhan.
- Bahmanyar, A. (2002). *Dastannehaye Bahmanyari*. Tehran: Entesharat-e Daneshgah-e Tehran.
- Barcelona, A. (2011). *Este'arelv Majaz ba Rooykard-e Shenakhti*. Tarjomeye Farzan-e Sojoodi, Leila Sadeghi va Tina Amrollahi. Tehran: Naghsh-e Jahan.
- Chandler, D. (2008). *Mabani-ye Neshaneshenasi*. Tarjomeye Mahdi Parsa. Tehran: Soore-ye Mehr.
- Chen, CH. (2016). *Tahghigh-e Zarbolmasalhaye Chini*. Peking: Entesharat-e 'Oloom-e Ejtema'i-ye Chin.
- Cuddon, J. A. (1984). *A dictionary of literary terms*. Published in Penguin Books.
- Culler, J. (2009). *Botighay-e Sakhtgara*. Tarjomeye Koorosh Savafi. Tehran: Minoye Kherad.
- Dehkoda, 'A. (1998). *Amsal va Hekam*. Tehran: Amirkabir.
- Faler, R. & Others. (2002). *Zabanshenasi va Naghd-e Adabi*. Tarjomeye Maryam Khozan & Hosein Payandeh. Tehran: Ney.
- Forooghi, M.H. (2020) 'Elm-e Badi'. Be Ehtemam-e Mohammad 'Ali Forooghi & Abolhasan Forooghi. Be Kooshesh-e Mona 'Ali Madadi. Tehran: Khamoosh2
- Gorgani, Hr (1998). *Abda'ol Badaye'*. Be Ehtemam-e Hosein Jafari. Ba Moghaddameye Jalil Tajlil. Tabriz: Ahrar-e Tabriz.
- Hawkes, T. (2019). *Sakhtgerayi va Neshaneshenasi*. Tarjomeye Koorosh Savafii Tehran: mElmi.
- Homayi, J. (1995) *siMa'ani' va Bayan*. Be Kooshesh-e Mahdokht-e Homayi. Tehran: Homa.
- Ibn Asir, N. (1999). *Al-Masal-ol Saer*. Tahghigh-e Mohammad Mohyeddin 'Abdolhamid. Beiroot: Al-Maktabatol 'Asriyya.
- Jaeo, Sh. & Y. Jang. (2015). *Tahlil-e Avvaliye-ye Ravesh Bayani-ye Zarbolmasalhaye Chini*. Majalleye 'Elmi-ye Kalej-e Amoozesh-e 'Ali-ye Tay yoan. No. Pp. 55-57. [In China]
- Jeng, H. (2008). *Zarbolmasalhaye Chini*. Peking: Edareye Nashriyat-e Nosakh-e Khatti.
- Khaje Nasiroddin Toosi. (1997). *Asasol Egtebas*. Be Tashihe Modarres Razavi. Tehran: Entesharat-e Daneshgah-e Tehran.
- Lin Xue & Chuntao Han, Ning Cai. (2015). *On Chinese Idiom Translation from Cultural Perspective*, International Conference on Management, Computer and Education Informatization (MCEI).
- Meydani, A. (1987). *Majma'ol Amsal*. Be Tahghigh-e Abolfazl Ebrahim. Vol. 4. Beiroot: Daroljil.
- Mieder, W. (2004). *Proverbs: a handbook*. (Greenwood Folklore Handbooks). Greenwood Press.
- Mihani, M. (2006). *Ayin-e Dabiri*. Tashih va Towzih-e Akbar Nahvi. Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi.
- Okhovvat, A. (1992). *Dastoor-e Zaban-e Dastan*. Isfahan: Farda.
- Palmer, F. (1995). *Negahi Taze be Ma'nishenasi*. Tarjomeye Koorosh Safavi. Tehran: Ketab-e Mad.
- Parsa, A. (2005). *Masalha az Negahi Now*. Rooshd-e Amoozesh-e Zaban va Adab-e Farsi. 18 (75). 7-17. [In Persian]
- Parvin Gonabadi, M. (1977). *Gozineye Maghaleha*. Tehran: Ketabhaye Jibi.
- Poornamdariyan, T. (1997). *Ramz va Dastanhaye Ramzi dar Adab-e Farsi*. Tehran: 'Elmi va Farhangi.
- Radviyani, M. (1983). *Tarjeman-ol-Balagheh*. Be Tashih va Ehtemam-e Ahmad Atash va Enteghad-e Malekol Sho'ara-ye Bahar. Tehran: Asatir.
- Rezaei, A. (2014). *Tashbih-e Tamsil va Este'are-ye Tamsiliye dar Kotob-e Balaghi*. *Adab Pazhoohi*. No. 34. Pp. 33-50. [In Persian]
- Rezaei, Ahmad. (2012). *Rhetorical Function Of Proverbs Based On Literary Genre Procedia- Social and behavioral sciences*.
- Safavi, K. (2001). *Daramadi bar Ma'nishenasi*. Tehran: Pazhooheshgah-e Farhang va Honar-e Eslami.

- Sajjadi, S.J. (1996). Farhang-e Oloom-e Falsafi va Kalami. Tehran: Amirkabir.
- Scholes, R. (2000). Daramadi bar Sakhtargerayi dar Adabiyat. Tarjomeye Farzaneh Taheri. Tehran: Agah.
- Shafi'I Kadkani, M.R. (1992). Sovar-e Khiyal dar She'r-e Farsi. Tehran: Agah.
- Shamisa, S. (1992). Bayan. Tehran: Ferdows.
- Tams, B. (2021). Revayat, Mafahim-e Bonyadi va Raveshhaye Tahlil. Tarjomeye Hosein Payandeh. Tehran: Morvarid.
- Tang, CH. (1981). Daramadi bar Estelahat va Zarbolmasalha. Goangzhoo: Entesharat-e Mardom-e Goangdong.
- Tesaeo, T. (1981). Tahlil-e Avvaliye-ye Zarbolmasalhayeh Chini-ye Mo'aser. Majalloye 'Elmi-ye Daneshgah-e Tarbiyat Modarres-e Tiyanjin. No. 6. Pp. 80-83. [In China]
- Vahidiyan Kamyar, T. (2009). Badi' az Didgah-e Zibayishenasi. Tehran: Samt.
- Vang, CH. (1980). Moghaddameei bar Zarbolmasalha. Changsha: Entesharat-e Mardom-e Honan.
- Ven, D. (1986). Majmoo'e Estelahat-e 'Amiyane-ye Ghadimi va Emrooz. Tanyoan: Entesharat-e Mardom-e Shanshi.
- Wenjuan,SHI, JIANG Yuhong. (2015). Comparison and Contrast Between English and Chinese Idioms From Cultural Connotation Perspective ,Studies in Literature and Language. Vol. 10. No. 10. Pp. 102-113.
- Yang, Chunli .(2010). Cultural Differences on Chinese and English Idioms of Diet and the Translation, English Language Teaching. Vol. 3. No 1. Pp. 147 - 154.
- Zellheim, R. (2002). Amsal-e Kohan-e 'Arabi. Tarjomeye Ahmad Shafi'iha. Tehran: Markaz-e Nashr-e Daneshgahi.
- Zen Rong, V. (2014). Heyvanat dar Zarbolmasalhayeh Chini va Farsi. Faslnameye Motale'at-e Enteghadi-ye Adabiyat. 1 (2). 11-30. [In Persian]
- Zeng, Y. (2003). Farhang-e Zarbolmasalhayeh Farsi be Chini va Estelahat-e Chini be Farsi. Pekan: Matboo'at-e Tejari.
- Zeng, Y. (2003). Farhang-e Zarbolmasalhayeh Farsi be Chini va Estelahat-e Chini be Farsi. Pekan: Matboo'at-e Tejari.
- Zolfaghari, H. (2007). Barrasi-ye Sakhtar-e Ersal-ol Masal (Bahsi dar Ersal Masal va Tafavot-e An Ba Barkhi Goneha va Sakhtarhayeh Moshabeh-e An). Pazhooheshhayeh Adabi. No. 15. Pp. 30-62. [In Persian]
- Zolfaghari, H. (2008). Tafavot-e Kenaye ba Zarbolmasal. Dofaslnameye Pazho-e Zaban va Adabiyat-e Farsi. No. 10. Pp. 109-133. [In Persian]